

آشنایی با نهج البلاغه

امیر شیرزاد

نهج البلاغه

مجموعه ۲۴۱ خطبه و ۷۹ نامه و ۴۸۰ کلمه حکمت آمیز،^۱ از امیر المؤمنین و مولی الموحدين امام علی علیه السلام است که توسط علامه سید شریف رضی (ره) (متوفی ۴۰۶هـ) جمع آوری شده است.

باید دانست که این مجموعه، شامل همه سخنان امام علیه السلام نیست بلکه متخیی از آنهاست زیرا مسعودی مورخ بزرگ (متوفی ۳۴۶هـ) در جلد دوم مروج الذهب تصریح می کند که خطابه های محفوظ در نزد مردم بالغ بر چهارصد و هشتاد و اندی خطبه است.^۲

گرچه از زمان جمع آوری این اثر جاوید بیش از هزار سال می گذرد و در این مدت بارها و بارها شرح و تفسیر شده است اما همچنان اعماق این دریای معرفت از دسترس ذهن و دل غواصان حکمت به دور مانده است.

دلیل این امر روشن است: نهج البلاغه کلام علی علیه السلام است و کلام انسان جلوه روح است لذا نهج البلاغه تجلی روح علی علیه السلام است و به همین دلیل که وسعت و علو روح علی علیه السلام برتر از وهم و خیال و حدس و اندیشه هاست، ژرفای کلام او نیز از دست یابی ذهن و فکر غواصان حکمت و حقیقت فراتر است.

نهج البلاغه کتابی آسمانی نیست اما زمینی نیز نیست. این کتاب از سوی خداوند بر قلب علی علیه السلام نازل نشده است اما از قلب علی علیه السلام تا اوج الهی بالا رفته است. این کتاب مثال خود علی علیه السلام است:

نه بشر توانمش خواند نه خدا توانمش گفت
متحیرم چه گویم؟ شه ملک لافتی را!

«شهریار»

از این رو درباره کتاب او نیز گفته اند:

کتاب کان الله رصع لفظه
بجوهر آیات الكتاب المنزل
حوی حکما کالدر ینطق صادقاً
فلا فرق الا انه غیر منزل

و نیز گفته اند: نهج البلاغه فوق کلام مخلوق و درون کلام خالق است!!

اینک شایسته است از خود بپرسیم که میزان آشنایی ما با این کتاب چقدر است!؟

هدف ما در این مقالات «آشنایی با نهج البلاغه» است و در این راستا درباره مطالب زیر ولو به اجمال باید بحث شود:

امام علی علیه السلام - صاحب نهج البلاغه - کیست؟
وجه اعجاب نهج البلاغه از چه بعدی است؟

چه شبیهاتی درباره نهج البلاغه مطرح است؟ پاسخ آنها چیست؟

سیدرضی گردآورنده نهج البلاغه کیست؟
برخی ترجمه ها و شروح نهج البلاغه و کتب راهنمایی آن کدامند؟

نهج البلاغه چه نسبتی با نیاز زمان ما دارد؟
چه موضوعاتی در نهج البلاغه است و مفاهیم کلیدی نهج البلاغه کدامند؟ و ...

علی علیه السلام - صاحب نهج البلاغه - کیست؟

انسان گاه از شناخت «کلام آدمی» به معرفت شخصیت او نایل می گردد و گاه از درک «شخصیت او» به مرتبت کلام وی پی می برد.

درباره علی علیه السلام و نهج البلاغه نیز همین دو روش متصور است. چه بسا کسی بدون هیچ شناخت از علی علیه السلام با نهج البلاغه آشنا شود و از طریق درک منزلت این کلام به عظمت روح گوینده آن پی ببرد. از طرف دیگر ممکن است کسی بدون شناخت نهج البلاغه از طریق معرفت اجمالی شناخت علی علیه السلام متوجه مرتبت کلام او گردد.

راه نخست حداقل مستلزم سیری در مباحث نهج البلاغه است و راه دوم یعنی شناخت شخصیت علی علیه السلام نیز به چند طریق متصور است:

کلام از نظر قرآن

آیات بسیاری در قرآن درباره علی علیه السلام نازل شده است که جمع و شرح آنها با شیوه نوین و مستند کاری شایسته است و البته برخی قدما مانند طبری و ابونعیم رساله هایی بنام «ما نزل من القرآن فی علی (ع)» تألیف نموده اند.



نیز خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی) از اسماعیل بن جعفر (راوی موثق) ... از ابن عباس نقل کرده است که: در قرآن سیصد آیه درباره علی ابن ابیطالب نازل شده است.^۴ همچنین ابن حجر،^۵ و شیلنجی^۶ از ابن عساکر از ابن عباس موضوع سیصد آیه درباره علی علیه السلام را نقل کرده اند. در کتاب آیات الولاية نیز دوست و هشتاد و پنج آیه، که درباره علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر نازل شده به ترتیب سور و با ترجمه احادیث به زبان فارسی توسط آقای محمد کاظم ارفع، جمع آوری شده است.

در اینجا به برخی آیات به عنوان شاهد اشاره می شود:

آیه مباحله: فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائكم و نسائنا و نسائكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين. (آل عمران ۶۱).

ترجمه: پس هر کس درباره عیسی - بعد از آنکه بواسطه وحی به احوال او آگاهی یافتی - با تو مجادله کند؛ بگو: بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود مباحله کنیم تا لعن و عذاب خدا را بر هر طرف که دروغگو می باشد قرار دهیم.

علامه طباطبایی می فرماید:

تمام مفسرین و اهل حدیث اتفاق دارند، تاریخ هم آن را تأیید کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصاری جز علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام کس دیگری را حاضر نفرمود یعنی برای مباحله تنها به خود و علی که مصداق «انفسنا» بودند و به حسن و حسین که مصداق «ابنائنا» بودند و به فاطمه که مصداق

«نساءنا» بود، اکتفا فرمود و مثال الهی را هم به آن وسیله انجام داد».^۷

به حکم این آیه، علی علیه السلام «جان پیامبر» است و در نتیجه کلام او نیز در حکم «کلام پیامبر» خواهد بود.

آیه تطهیر: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا (احزاب ۳۳)

ترجمه: خداوند اراده کرده است که هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک و مطهر سازد.

علامه طباطبایی پس از بحث نسبتاً مفصلی درباره «اهل بیت» چنین می گوید:

بنابر آنچه گفته شد کلمه (اهل بیت) در عرف قرآن اسم خاص است که هر جا برده شود منظور پنج تن اند یعنی رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی شود هر چند که از خویشاوندان و اقربای آنجناب باشد. البته این معنا، معنایی است که قرآن کریم لفظ نامبرده را بدان اختصاص داده و گرنه به حسب عرف عام کلمه نامبرده بر خویشاوندان نیز اطلاق می شود.^۸

و آنگاه در دلالت آیه بر «عصمت» می فرماید:

«با در نظر گرفتن اینکه کلمه رجس در آیه شریفه الف و لام دارد که جنس را می رساند معنای این می شود که خدا می خواهد تمامی انواع پلیدیها و هیئت های خبیثه و رذیله را از نفس شما

سؤال از دهم شماره ۳۱

ببرد ... و چنین از اهل ای با عصمت الهیه منطبق می شود و آن عبارت است از صورت علمیه ای در نفس که انسان را از هر باطلی چه عقاید و چه اعمال حفظ می کند پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است^{۱۱}.

بر حسب این آیه شریفه علی علیه السلام صاحب شخصیتی معصوم از هر گونه زشتی و پلیدی است و همین حکم درباره کلام او نیز جاری است یعنی: سخن او سخنی پاک و مصون از هر گونه جهل و خطاست.

تلاوت: انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون (مائده ۵۵)

ترجمه: «همانا ولی شما خداست، و رسول او و آنان که ایمان آورده اند، آنها که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکوة می دهند».

این آیه درباره علی علیه السلام نازل گشت و آن حضرت بود که در حال رکوع، انگشتی به سائل داد. از ابوذر غفاری روایت است که گفت: «... آگاه باشید روزی من با رسول خدا نماز می گزاردم که سائلی در مسجد چیزی خواست کسی به او نداد و علی در حال رکوع بود به انگشت کوچکش اشاره کرد، همان انگشتی که انگشت در آن می نمود، سائل پیش آمد و انگشت را از انگشتش بیرون آورد در این هنگام پیامبر (ص) به درگاه خدا تضرع می کرد ... پس از آن عرض کرد بار خدایا! بر ادرم موسی (ع) از تو درخواست کرد که ... بار خدایا من هم بنده و پیامبر توام به من شرح صدر ده، کارم را آسان کن و از خاندانم برایم وزیری قرار ده: علی را، و پشتم را به وسیله او محکم گردان».

ابوذر گوید: بخدا سوگند هنوز آخرین کلمه پیامبر پایان نیافته بود که امین وحی جبرئیل این آیه را آورد: انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا ...^{۱۲}

آنچه از این آیه شریفه استناد می شود این است که علی علیه السلام ولی خدا و کلام او نیز کلام ولی خدا است و از اینرو برخوردار از عظمت و وسعتی است که روح ولی خدا از آن برخوردار است.

من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤوف بالعباد (بقره ۲۰۷)

ترجمه: و از جمله مردم کسی است که جان خویش به طلب رضایت حق تعالی فروشد و خدا به بندگانش مهربان است.

در تفسیر المیزان آمده است که: (در امالی شیخ از امام چهارم روایت شده که آیه و من الناس من یشری نفسه ... درباره علی علیه السلام نازل شده در شبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به طرف مدینه هجرت کرد) و آن حضرت در بستر پیامبر خوابید.

آنگاه می افزاید: روایات زیادی از شیعه و سنی موافق همین معنی رسیده و در تفسیر برهان آن را به پنج طریق از ثعلبی و غیره نقل کرده است.^{۱۳}

بر حسب این آیه علی علیه السلام جان خود را در قبال رضای

حق (و نه بهشت و ...) در معرض معامله با خدا قرار داد. واضح است که کلام شخصیتی که همه دنیا و آخرت را زیر پا نهاده و به مقام فنا در حق نائل شده، کلامی مملو از بو و عطر الهی است.

آیه سوالات: قل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ... (شوری ۲۳)

ترجمه: بگو من از شما در مقابل رسالتم مزدی طلب نمی کنم مگر مودت به اقرباء ...

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان پس از نقل اقوال متعدد و آراء مختلف درباره «اقرباء» و بررسی و نقد آنها، می فرماید:

«بعضی هم گفته اند مراد به مودت در قریبا دوستی خویشاوندان رسول خدا (ص) است که همان عترت او از اهل بیتش باشند و بر طبق این تفسیر روایاتی هم از طریق اهل سنت و اخبار بسیار زیادی از طرق شیعه وارد شده که همه آنها آیه را به مودت عترت و دوستی با آن حضرات علیهم السلام تفسیر کرده، اخبار متواتری هم که از طرق دو طایفه بر وجوب مودت اهل بیت و محبت آن حضرات رسیده این تفسیر را تأیید می کند».

سپس اضافه می کند که مقصود از واجب کردن مودت اهل بیت این بوده است که این محبت را وسیله ای قرار دهد برای همین که مردم را به ایشان ارجاع دهد و اهل بیت مرجع علمی مردم قرار گیرند مانند حدیث ثقلین و سفینه و امثال آن.^{۱۴}

بر طبق این آیه شریفه، مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام - و در رأس آنها علی علیه السلام - امری ضروری است و از آنجا که اموری از قبیل مودت و محبت قابل امر و نهی نیستند و نمی توان کسی را با دستور و فرمان دوستدار کسی یا چیزی نمود، آشکار می شود که محبت بین محب و محبوب ناشی از سنخیتی است که بین آنها وجود دارد و درک این سنخیت منجر به محبت آگاهانه می گردد. از اینرو اینکه قرآن کریم و پیامبر اسلام (ص) دعوت به دوستی اهل بیت نموده اند گویای این حقیقت است که اولاً میان روح انسانها با روح و شخصیت اهل بیت علیهم السلام «سنخیت» برقرار است زیرا در غیر این صورت امکان هرگونه محبت و علاقه ای منتفی می بود. ثانیاً آشکار می شود که این سنخیت از نوع سنخیت های قبیله ای، نژادی، ملی، طبقاتی و مادی و دنیوی نیست زیرا با فرض هر یک از این ملاک ها، طیف وسیعی از انسانها و مؤمنین از قلمرو دعوت به اهل بیت خارج می شوند و حال آنکه دعوت و توصیه فوق شامل همه مؤمنان - و به اعتباری حتی شامل همه انسانها - با هر ملیت و نژاد و طبقه و ... می گردد بنابراین سنخیت بین مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام امری ماوراء اینگونه امور بوده و ماهیتی فطری - که در همه انسانها مشترک است - و ایمانی - که در همه مؤمنان محقق است - خواهد داشت.

ثالثاً از آنجا که محب و عاشق همواره کمال و غایت خود را در چهره معشوق و محبوب می یابد و همواره در سوز و گداز وصل و نیل به اوست، معلوم می شود که معشوق مرتبه کمال عاشق است و عاشق، مرتبه ناقص معشوق است و از همین جا به دست

سؤال: از مضمون، شماره ۲۱

می آید که نسبت بین عاشق و معشوق نسبت نقص و کمال است و لذا علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر مرتبه کمال و فعلیت تام فطرت انسانی و ایمانی و دیگران در مرتبه قوه و نقص فطرت و ایمان قرار دارند.

رابعاً می دانیم که ناقص برای نیل به کمال محتاج کامل است ولی کامل از آن جا که کامل است هیچگونه نیاز و التفاتی به ناقص ندارد به عبارت دیگر این مرتبه ناقص است که «فاقد کمالی» است و آن را در «فرد کامل» می باید اما مرتبه کامل به حکم کمال خود، فاقد چیزی نیست که در مرتبه ناقص باشد ولی در مرتبه خودش نباشد.

از این رو توجه کامل به ناقص هرگز از قبیل توجه ناقص به کامل نیست: توجه ناقص به کامل از روی «تیاژ» و به انگیزه «استکمال» است و حال آنکه توجه کامل به ناقص نه از روی «فقر و حاجت» بلکه به خاطر شفقت و رحمت و نه به لحاظ استکمال و کمال یابی بلکه به دلیل حسن آفرینی و کمال بخشی است. این است که نسبت بین مردم و ائمه اهل بیت علیهم السلام از جهت مردم «حاجت و استکمال، و از ناحیه ائمه» رحمت و «کمال»، و از هر سو «عشق و محبت» است.

بن علی علیه السلام از نظر پیامبر (ص)

جایگاه علی علیه السلام در نزد پیامبر جایگاهی ممتاز و منحصر به فرد است. «احمد بن حنبل گوید فضائلی که درباره علی وارد شده درباره هیچ کس نقل نشده است. قاضی اسماعیل و نسائی و نیشابوری گویند درباره هیچیک از صحابه روایاتی با اسناد صحیح مانند علی وارد نشده است».

در اینجا به عنوان نمونه چند مورد ذکر می شود:

۱- پیامبر فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت بابها.^{۱۵}

ترجمه: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. هر کس خواهان علم است از دروازه آن وارد شود.

۲- پیامبر فرمود: انت اخي و انا اخوك يا علي!^{۱۶}

ترجمه: ای علی! تو برادر من و من برادر تو هستم.

توضیح مختصر اینکه در سال اول هجرت آن حضرت میان مهاجرین و انصار برادری برقرار کردند... ولی علی بن ابیطالب را با کسی برادر نکرد آن حضرت از این کار بسیار غمگین شد و گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد مرا با کسی برادر نکردی؟ فرمود یا علی تو را برای خود نگاه داشتم تو برادر منی و من برادر توام.

۳- پیامبر فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی و الحق يدور حیشمادار علی.^{۱۷}

ترجمه: علی با حق است و حق با علی است و هر کجا علی باشد حق آنجا است.

۴- پیامبر فرمود: یا علی انت قسیم الجنة و النار و انت یعسوب الدین.^{۱۸}

ترجمه: ای علی تو تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستی و تو پیشوای دین می باشی.

۵- پیامبر فرمود: یا علی لایحیک الا مؤمن و لایبغضک الا منافق.

ترجمه: ای علی جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و جز منافق کسی تو را دشمن نمی دارد.

۶- بیهقی روایت کرد که پیامبر فرمود: من احب ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب.^{۲۰}

ترجمه: «هر کس بخواهد به حضرت آدم در عملش بنگرد و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در بردباریش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش، بنگرد به علی بن ابیطالب».

۷- فضایل مختص به علی (ع) در حدیث ابن عباس:

علامه سید شرف الدین در المراجعات در نامه بیست و ششم حدیثی را از ابن عباس نقل می کند که در آن به فضائل متعددی که جز در علی (ع) در کس دیگری نیست، اشاره شده است. وی می فرماید:

حدیثی که امام احمد در جزء اول مسند (در ص ۳۳۰) و امام نسائی در حضا ئص العلویه (ص ۶) و حاکم در جزء ۳ مستدرک (ص ۱۲۳)، ذهبی در تلخیص خود در حالیکه اعتراف به صحت آن نموده و غیر اینها از نویسندگان سنن، از طرفی که اتفاق اجماع بر صحت آن است از عمر بن میمون آورده اند. وی می گوید پیش ابن عباس نشسته بودم که نه گروه نزد او آمدند. گفتند: ابن عباس یا همراه ما بیا و یا اطرافت را خلوت کن که با تو سخنی داریم.

ابن عباس گفت: همراه شما می آیم. ابن میمون می گوید ابن عباس آن روز هنوز سالم بود و بینایی خود را از دست نداده بود آنها کناری رفتند و شروع به صحبت کردند ما ندانستیم چه گفتند (پس از مدتی) ابن عباس آمد در حالی که لباسش را تکان می داد می گفت: اف، نف، بدگویی مردی را می کنند که بیش از ده فضیلت دارد که احدی آنها را دارا نیست. بدگویی شخصی می نمایند که پیامبر (ص) درباره اش فرمود: کسی را به جنگ خواهیم فرستاد که خدا هرگز او را خوار و رسوا نمی سازد خدا و رسول را دوست دارد خدا و رسولش هم او را دوست دارند (در این هنگام) گردنها کشیده شد (هر کس می خواست این فضیلت نصیب او شود) فرمود: علی کجاست؟ علی (ع) آمد در حالیکه چشمش درد می کرد نمی توانست ببیند. آب دهان را در چشمانش ریخت سپس پرچم را سه بار به اهتزاز درآورد آنگاه آن را به علی داد (علی رفت و پیروز برگشت)...

ابن عباس گفت: پیامبر فلانی را برای خواندن سوره توبه بر مکیان روانه ساخت ولی علی را به دنبال او فرستاد که از او بگیرد و فرمود: این سوره را مردی باید ببرد که او از من باشد و من از او باشم.

ابن عباس گفت و پیامبر به عمو و عموزادگانش گفت کدامیک

از شما با من در دنیا و آخرت همراهی و دوستی می کند؟ همه امتناع کردند و علی برخاست و گفت: من در دنیا و آخرت همکاری و دوستی با تو خواهم نمود. پیامبر فرمود: «تو ولی من در دنیا و آخرت خواهی بود»...

ابن عباس گفت: علی نخستین کس پس از خدیجه بود که ایمان آورد.

ابن عباس گفت: پیامبر عباى خود را بر علی و فاطمه، حسن و حسین (ع) افکند و فرمود: خداوند اراده کرده رجس و ناپاکی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را به خوبی پاکیزه و تطهیر سازد.

ابن عباس گفت: علی، جان خود را به خاطر خدا در معرض فروش قرارداد. لباس پیامبر (ص) را پوشید. در جای او خوابید مشرکان به او سنگ می زدند...

و گفت: پیامبر (ص) برای جنگ تبوک حرکت کرد مردم نیز همراه با او از مدینه خارج شدند. علی عرض کرد من هم با تو بیایم؟ فرمود: نه. علی گریه کرد پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست سزاوار نیست من بروم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی.

و پیامبر فرمود: تو ولی تمام مؤمنان پس از من خواهی بود. ابن عباس گفت: پیامبر تمام درهائی را که به مسجد باز می شد مسدود ساخت غیر از در خانه علی، و او داخل مسجد می شد درحالی که جنب بود و غیر از آن راهی نداشت. گفت و پیامبر فرمود: هر کس من ولی و سرپرست اویم، سرپرست و مولایش علی است...»

پیامبر (ص)

شاید بتوان گفت برای هر انسان از «خود» رسته و به «خدا» پیوسته، هیچ چیزی ناگوارتر از سخن گفتن درباره «خود» نیست. و اگر چنین انسانی از «خود» و بزرگواری های خود سخن بگوید فقط از آن جهت است که «ضرورتی» وی را بر این امر ناگوار «مکلف» ساخته است.

از اینرو چنین انسانی در بیان «حقیقت شخصیت خود» از یک طرف به «حد ضرورت اکتفا می کند و از سوی دیگر در آنچه اظهار می دارد کمترین شائبه خودستایی و یا مبالغه گویی نیست».

با این مقدمه معلوم می شود که در مواردی که امام علی (ع) از خود و مکارم خود سخن گفته است: اولاً به حکم ضرورت و تکلیف بوده است: هدایت مردم، جلوگیری از تحریف حقایق، ارائه تصویری از انسان کامل برای همه عصرها و نسل ها، و ... از جمله علل ضرورت بخش «معرفی خود» محسوب می شوند و حقیقتاً اگر این عوامل نمی بودند علی علیه السلام را چه نیاز و اشتیاقی به تعریف از خود!!

ثانیاً کلام او در مقام «ارائه واقعیت وجودی اش» عین صدق و راستی است و علی علیه السلام را هیچ نسبتی با خودستایی های دور از واقعیت و مبالغه گویی های عفن و زیاده گویی های پوچ!

❖ **علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر (ص) مرتبه کمال و فعلیت تام فطرت انسانی و ایمانی، و دیگران در مرتبه قوه و نقص فطرت و ایمان قرار**

ارند.

❖ **سج البلاغه کتابی آسمانی نیست اما همین غیر نیست. این کتاب از سوی خداوند بر قلب علی علیه السلام نازل شده است اما از بیعت خود با پیامبر (ص) تا اوج الهی و لایقته است. این کتاب مثال خود علی علیه السلام است.**

❖ **خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی) از اسماعیل بن جعفر (راوی موثق) ... از ابن عباس نقل کرده است که: در قرآن سیصد آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده است.**

نیست.

ثالثاً آنچه علی (ع) درباره خود فرموده است فقط در حد ضرورت بوده است والا کدام گفتار و نوشتار قادر است که حاوی «همة عظمت های مخلوق» باشد!

امام علی علیه السلام در نامه ای که در پاسخ معاویه نگاشته است ضمن برشمردن برتری های خاندان وحی بر دیگران، به همین حقیقت اشاره می کند که اگر خودستایی، مورد نهی الهی نبود، حقایق فراوانی را بازگو می نمودم:

«الاتری ... ان قوماً استشهدوا فی سبیل الله من المهاجرین و لکل فضل حتی اذا استشهد شهیدنا قبل سیدالشهداء ... اولاتری ان قوماً قطعت ایدیهم فی سبیل الله و لکل فضل، حتی اذا فعل بواحدنا ما فعل بواحدهم قبل الطیار فی الجنة و ذوالجنحین و لولا ما نهی الله عنه من تزکیه المرء نفسه لذكر ذاکر فضائل جمه تعرفها قلوب المؤمنین و لا تمجها آذان السامعین».

«نمی بینی مردمی از مهاجرین را در راه خدا شهید نمودند و همگان از فضیلتی برخوردار بودند. تا آنکه شهید ما - حمزه (ع) - شربت شهادت نوشید و به سیدالشهداء ملقب گردید ... نمی بینی مردمانی در راه خدا دست خود را دادند و ذخیرتی از فضیلت برای خود نهادند و چون یکی از ما را ضربتی رسید و دست وی جدا گردید، طیارش خواندند که در بهشت به سر می برد و ذوالجنحین که با دو بال پرد!

و اگر نبود که خدا خود ستودن را نهی کرد - گوینده - امام (ع) خود را متصور دارد - فضیلت های فراوانی را برمی شمرد که دل های مؤمنان با آن آشناست و در گوش شنوندگان خوش آوست».^{۲۲}

باید دانست که تعبیر «من» و «ما» در بیان علی علیه السلام ناظر به «من الهی» و «مرتبط با حق تعالی» است زیرا «من» آنگاه که با حقیقت مطلق وجود، مرتبط گردد جلوه ای از آن عظمت ها و کمالاتی می گردد که در هستی مطلق است و لذا تعریف او از «من»، بازگشت به «ذکر نعمت الهی» و «تحمید او از حق تعالی» دارد.

با این مقدمه اکنون به ذکر برخی از مواردی که علی علیه السلام به ارائه تصویر خویش پرداخته اند، می پردازیم و بی تردید هر خواننده متاملی در رویارویی با این کلمات دچار بهت و شگفتی و حیرت خواهد شد:

مصدق: والذی بعثه بالحق و اصطفاه علی الخلق ما انطق الاصادقا.^{۲۳}

«به خدایی که او را به حق برانگیخت و بر مردمان برتری بخشید جز سخن راست بر زبان نمی آرم».

مخبر از علی در جاده حق:

«ان معی لبصیرتی ما لبست و لالیس علی».^{۲۴}
همانا دیده حقیقت بین من با من همراه است نه حق را بر خود پوشیده داشته ام و نه بر من پوشیده مانده است.

«انی لم أرْ علی الله و لاعلی رسوله ساعة قط ... فو الذی لاله الا هو انی لعلی جادة الحق».^{۲۵}
(یاران محمد (ص) ... می دانند که) من دمی معارض فرمان

خدا و رسول او نبودم ... به خدایی که جز او خدایی نیست من به راه حق می روم.

در عمل:

«ایها الناس انی و الله ما احکمکم عل طاعة الا اسبقکم و لا انهاکم عن معصية الا اتاهی قبلکم عنها».^{۲۶}
ای مردم به خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم جز که خود پیش از شما به گزاردن آن برمی خیزم و شما را از معصیتی باز نمی دارم جز آنکه خود پیش از شما آن را فرومی گذارم.

موسس، حیوینیت تام:

«والله لو اعطیت الا قالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلت!»،^{۲۷}
بخدا اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه به ناروا بگیریم برابیم چنین نخواهم کرد!

ملم هبیب: فاسأ لونی قبل ان تفقدونی فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة و لاعن ففة تهدی مئة و تضل مئة الا انبأتکم بناعقها و قائلها».^{۲۸}

از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید بدان کس که جانم به دست اوست نمی پرسد از چیزی که میان شما تا روز قیامت است و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می خواند و صد تن را موجب ضلالت است جز آنکه شما را از آن آگاه می کنم!

مست می بدیل: «فانا صنایع ربنا و الناس بعد صنائع لنا».^{۲۹}

ما پرورده های خداییم و مردم پرورده های ما بیدند.
«نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة».^{۳۰}
ما درخت نبوتیم و فرود آمد نگاه رسالت. و جای آمد و شد فرشتگان رحمت.

به عنوان هدف هرگز!!

«و ان دنیاکم عندی لاهون من ورقة فی قم جرادة تقضمها».^{۳۱}
و دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخ که آن را می خاید و طعمه خود می نماید!!

«... و الله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقاً او ادفع باطلا».^{۳۲}

عبدالله پسر عباس گوید در «ذوقار» نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و او نعلین خود را پینه می زد. پرسید بهای این نعلین چند است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: به خدا این را از حکومت شما دوست تر می دارم مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.

مستعلی: «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی منا منافسة فی سلطان ... ولكن نردّ المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک ...».^{۳۳}

خدایا تو می دانی آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود... بلکه می خواستیم نشانه های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرها ظاهر گردانیم...

تفسیران: «ولکن هیئات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه و لعل بالحجاز او الیمامه من لاطمع له فی القرص و لاعهد له بالشیع ... ألقع من نفسی بان یقال هذا امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر»^{۳۲}

لیکن هرگز هوای بر من چیره نخواهد گردید و حرص مرا به گردیدن خوراک ها نخواهد کشید. چه بود که در حجاز یا یمامه کسی حسرت گرفته نانی برد یا هرگز شکمی سیر نخورد... آیا بدین بسنده کنم که مرا امیر المؤمنان گویند و در ناخوشایندی های روزگار شریک آنان نباشیم.

صل: خطاب به یکی از عاملان خود که مرتکب ظلم و معصیت شد:

«والله لو ان الحسن و الحسین فعلا مثل الذي فعلت ما کانت لهما عندی هواده و لآظفر امنی باراده حتی اخذ الحق منهما و ازیح الباطل عن مظلمتها»^{۳۵}

بخدا قسم اگر حسن و حسین چنان کردند که تو کردی از من روی خوش ندیدندی و به آرزویی نرسیدندی تا آنکه حق را از آنان بستانم و باطلی را که به ستمشان پدید شده نابود گردانم.

سوره: ... فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی»^{۳۶}

(پهلوی از خلافت پیچیدم و ژرف بیندیشیدم که چه باید... با دست تنها بستیزم یا صبر پیشه گیرم) شکیبایی را خردمندانه تر دیدم و به صبر گراییدم در حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته!

اهت: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها ولو امكنت القرص من رقابتها لسارعت الیها»^{۳۷}

بخدا اگر عرب در جنگ من پشت به پشت دهد روی از آنان برنتابم!! و اگر فرصت دهد به پیکار همه بشتابم!

سوره: «فوالله لابن ابيطالب انس بالموت من الطفل بثدی امه»^{۳۸}

بخدا سو گوئد پسر ابوطالب از مرگ بی پڑمان (غم و اندوه) است بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.

ان و منافق:

«لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها عل المنافق ان یحینی ما احینی و ذلك انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی صلی الله علیه و آله انه قال: یا علی لا یغضک مؤمن و لا یحیک منافق»^{۳۹}

اگر بدین شمشیرم بر بینی مرد با ایمان زخم که مرا دشمن گیرد، نگیرد و اگر همه جهان را بر همه منافق ریزم تا مرا دوست بدارد، نپذیرد و این از آن است که قضا جاری گشت و بر زبان پیامبر امی گذشت که فرمود: ای علی! ... مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد.

آری! این است علی (ع)، معجزه آفرینش!! و نهج البلاغه، کلام این معجزه آفرینش است!

پی نوشتها:

۱- اعداد مذکور بر حسب نهج البلاغه با ترجمه دکتر شهیدی است.

۲- رک مجموعه آثار شهید مطهری ج ۱۶ (بخش سبیری در نهج البلاغه) ص ۲۵۶.

۳- یعنی، کتابی که گویا خداوند الفاظش را با گوهر آیات قرآن آراسته است! کتابی، حاوی درهای حکمت، و ناطقی صادق، کتابی که با قرآن تفاوتی ندارد جز آنکه نازل شده نیست! (رک، نهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه علامه شوشتری ج ۱ ص ۱۱۷).

۴- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (محمدتقی جعفری) - ج ۱ ص ۱۶۶ به نقل از تاریخ بغداد و مدینه السلام خطیبی بغدادی ج ۱ ص ۲۴۱ چاپ بیروت.

۵- همان به نقل از صواعق محرقة ص ۷۶.

۶- همان به نقل از نورالابصار ص ۷۲.

۷- ترجمه میزان ج ۲ ص ۲۸۷. نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.

۸- مرحوم استاد محمدتقی جعفری در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۱۷ گوید، در

این داستان پیامبر اکرم نفس خود را تطبیق به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نموده

است. و سپس می افزاید بعضی منابع این تطبیق عبارتند از: یک - صحیح مسلم کتاب

فضائل الصحابه، فضائل علی بن ابیطالب - دو - صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۰ و ۱۱۱، سه -

مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۱۸۵ - چهار - الدر المنثور سیوطی در تفسیر آیه میامله. پنج

- و سیوطی می گوید این روایت را ابن المنذر نیز نقل می کند. شش - حاکم در مستدرک

ج ۱ ص ۱۵. هفت - بهیقی در سنن ج ۷ ص ۱۲. هشت - کشف المصنوع، در تفسیر آیه

میامله. نه - فخر رازی در تفسیر آیه میامله. ده - ابن جریر طبری ج ۲ ص ۱۱۱. یازده -

اسباب النزول، الواحیدی، ص ۷۵. دوازده - صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۲ سیزده - بیضاوی

ج ۲ ص ۷۰.

۱- ترجمه میزان ج ۱ ص ۴۲۷

۱۰- همان ص ۴۸۸

۱۱- برای اطلاع از برخی منابعی که اهل سنت نیز نقل کرده اند رک به میزان ذیل بحث

روایتی ج ۱ ص ۴۱۶ به بعد، نیز به اهل بیت فی الکتاب و السنة، محمدی ری شهری

ص ۲۸ تا ۸۸ که از آن جمله از منابع زیر نقل می کند، المستدرک علی الصحیحین، تفسیر

طبری، تاریخ دمشق، تاریخ بغداد، مسند ابن حنبل، سنن ترمذی، صحیح مسلم و...

۱۲- رهبری امام علی علیه السلام از دیدگاه قرآن و پیامبر تألیف سید شرف الدین ترجمه

محمدجعفر امامی ص ۴۴ (نامه ۱۰) به نقل از تفسیر امام ابواسحاق. نیز برای اطلاع از

منابع اهل سنت درباره شأن نزول آیه فوق رک به همین منبع ص ۲۴۲ و ۲۴۴ که از آن

جمله موارد زیر نام برده شده، صحیح نسائی، جمع بین صحاح سته، اسباب النزول

واحدی، مسند ابن مردویه و ابوالشیخ و غایة الزام. نیز رک میزان ذیل بحث روایتی

در باره آیه. و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری ج ۱ ص ۱۹۸

۱۳- ترجمه میزان ج ۱ ص ۱۲۵. نیز برای اطلاع از برخی منابع رک به رهبری امام

علی علیه السلام از دیدگاه قرآن و پیامبر از سید شرف الدین مترجم محمدجعفر امامی

ص ۸۴ (نامه دوازدهم). نیز در اهل بیت فی الکتاب و السنة، ص ۲۵۵ مدارک ذیل ذکر

شده است، اسد الغابة، العمدة، تذکره الخواص، شواهد التنزیل، ارشاد القلوب، بنابیع

المودة، الصراط المستقیم، تنبیه الخواطر.

۱۴- ترجمه میزان ج ۱ ص ۷۲، ۷۳ نیز برای اطلاع از برخی از منابع اهل سنت رک به اهل

البيت في الكتاب و السنة (محمدي ري شهري) ص 257 تا 262 و 260 (از آن جمله اند، صحیح بخاری، سنن ترمذی، مسند ابن حنبل، مستدرک علی الصحیحین، کشاف، الدر المنثور و...).

15- رک خاندان وحی - سید علی اکبر قرشی ص 256 چاپ اول 1368 دارالکتب الاسلامیه. بعضی از منابع که حدیث در آن آمده عبارتند از، ارشاد مفید ص 15، بحار الانوار ج 4 ص 200 تا 207، مستدرک حاکم ج 2 ص 111، تذکره سبط ابن جوزی ص 51.

16- همان ص 257 برخی منابع حدیث عبارت از، بحار الانوار ج 28 ص 220 تا 247، صحیح ترمذی ج 5 ص 121، باب مناقب علی بن ابیطالب، اسد الغابه ج 4 ص 11، الغدير ج 1 ص 174.

17- همان ص 257 برخی منابع حدیث عبارت از، بحار الانوار ج 28 ص 27 الی 40، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 88.

18- همان ص 258 رک علل الشرايع باب 120 ص 112، الغدير ج 2 ص 299.

19- همان ص 260، برخی منابع حدیث عبارت از، ارشاد مفید ص 18.

بحار الانوار ج 29 ص 210 الی 241، صحیح مسلم ج 1 ص 48، صواعق محرقة

ابن حجر ص 120 حدیث 8، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 18، تذکره

حکمت 44.

20- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد - علامه حلی

تصحیح استاد حسن زاده آملی ص 292 نشر جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم 1407 هـ.

21- رهبری امام علی علیه السلام از

دیدگاه قرآن و پیامبر - علامه سید

شرف الدین ترجمه محمدجعفر آملی

(نامه 21) ص 2-2.

22- نهج البلاغه نامه 28 با ترجمه آقای دکتر شهیدی

23- نهج البلاغه خطبه 175، نیز رک ج 11، 71 و ج 185.

24- ج 127، نیز رک ج 4، 10 و 22.

25- ج 117، نیز رک ج 10، 17 و 122.

26- ج 175.

27- ج 224.

(توضیح، شماره 28 بر اساس نهج البلاغه با ترجمه دکتر شهیدی است. ترجمه

نیز از همان اخذ شده است. ضمناً خطبه - خ و نامه...).

28- ج 92، رک ج 117، 175، 181 و نیز حکمت 147.

29- نامه 28.

30- ج 109، نیز رک ج 2، 4، 187، 192.

31- ج 224، رک نامه 45 و حکمت 221.

32- ج 22.

33- ج 121، نیز رک ج 2 و 22.

34- نامه 45.

35- نامه 41، نیز رک ج 15 و 122 و 224.

36- ج 2، نیز رک ج 74.

37- نامه 45، رک نامه 21 و 22 و نیز ج 56، 57، 92، 122.

38- ج 5، نیز رک ج 55 و نامه 22.

39- حکمت 45.